

توانست بخوابد » فرمود کتاب تذکره‌های اخبار ایام بیاورند و در حضور
ملك بخوانند » و (در فصل دوم ، آیه ۲۳) کتاب استیر آمده است
که چون « بگشان (۱) و تیرش (۲) (دوخواجه سرای ملك از نگاهبانان
آستانه) غضبناك شدند و جویای فرصت دست درازی بر احشویروش
ملك بودند » و قصد جان وی داشتند توطئه به مردکی (مردخای) (۳)
معلوم شد و به استیر ملكه خبر داد » و این قصه بحضور ملك در کتاب
تواریخ نوشته شد . حال آیا کته زیاس درست نفهمیده است یا عمداً
این آثار مضبوط را تصحیف و تحریف کرده است و یا اینکه خود آثار
مکذب و مخدوش بوده است (و این معنی طبق قیاسات جدید قابل
ادراک است) نظر غالب این است که این قصه زیاد مورد اعتماد نیست
زیرا بسیاری از نویسندگان بعد هم مانند فوتیوس (۴) (۸۲۰ تا ۸۹۱ م)
فقط قسمتی از آن را نقل کرده اند . بروسوس (۵) یکی از
روحانیان کلدانی بود که زمان اسکندر کبیر و جانشینان

بروسوس

بلا فصل وی میزیست . این مرد تواریخ کشور خود را
برای ولی النعمه خویش انتیوخوس (۶) پادشاه سوریه بزبان یونانی
ترجمه نمود . از کتاب وی نیز فقط قطعاتی ضمن آثار نویسندگان بعد
محفوظ مانده است . نویسندگان بعد از وی یکی پلی هیستور (۷)
و دیگری اپولو دوروس (۸) (قرن اول قبل از میلاد) بودند و اوسیبوس (۹)
و سینسلوس (۱۰) احوال آنانرا نقل کرده اند .

هرودوت میگوید مادیها نخستین مردمی بودند که از یوغ آسور
خود را رها ساخته و پس از ۵۲۰ سال که در قید تابعیت آسور بودند استقلال
خود را بدست آوردند . و این واقعه بسال ۷۰۰ قبل از

دیوکوس

میلاد مسیح بوده است . یکی دو سال بعد هم دیوکوس (۱۱)

(۱) Bigthan (۲) Tiresch (۳) Mordecai (۴) Photius
(۵) Berosus (۶) Antiochus (۷) Polyhistor
(۸) Apollodorus (۹) Eusebius (۱۰) Syncellus (۱۱) Deiocus

نخستین پادشاه ماد بر تخت سلطنت جلوس نمود . هرودوت از پادشاهان ماد چهار تن را ذکر میکند و اول آنها دیوکوس میباشد . در یکی از آثار آشوری که مربوط به سال ۷۱۵ قبل از میلاد است اسمی از دیاوکو (۱) که همان دیوکوس میباشد و باسارت گرفته شده بود میبرد و در سال ۷۱۳ قبل از میلاد سرگون (۲) پادشاه آسور بیت دیاوکو یا ملک دیوکوس را به ربقه طاعت خود در آورد . (فرا ارتس (۳) در کتیبه های فرس قدیم فرورتنش (۴) ضبط شده است . (فرا ارتس در سال ۶۴۷ قبل از میلاد بسطنت ماد رسید و پارسها را نیز مانند مادیهها که هموطن او بودند جزء قلمرو فرمانفرمایی خویش فرا ارتس در آورد .

در سال ۶۲۵ پیش از میلاد مسیح نوبت به جانشین وی کیاگزارس (۵) (هووخشتر) (۶) رسید . کیاگزارس با همراهی و معاضدت پادشاه بابل نینوا را در سال ۶۰۷ قبل از میلاد مسیح ویران ساخت و در نتیجه کسوف کامل شمس که در تاریخ ۲۸ ماه مه آنسال واقع شد و طرفین متجارب آن واقعه را به غضب الهی تعبیر کردند بالیدیه در سال ۵۸۵ قبل از میلاد پیمان صلح بست و احتمال داده میشود که در همان سال وفات یافت و پسرش استیاگ (۷) جای او را بگرفت . کورش هخامنشی در سال ۵۵۰ قبل از مسیح استیاگ را سرنگون ساخت و قدرت از دست مادیه های غرب ایران به پارسهای جنوب ایران منتقل گشت .

ما در اینجا نظری به کارهای نمایان و قهرمانی مادیهها نداریم . دو موضوع است که از نظر ما فعلاً حائز اهمیت است : اول زبان آنها چه بود ؟ دوم چه مذهبی داشتند ؟

Faravartish (۴) Phraortes (۳) Sargon (۲) Dayauku (۱)
Astyages (۷) Huvakhshatara (۶) Cyaxares (۵)

تا کنون نظر اکثر چنین بوده است و بعقیده نگارنده باقرب احتمال
باید این نظر درست باشد که مادیها از نژاد ایرانی بودند و بیک زبان
ایرانی که بافارسی باستان خیلی قرابت داشته است تکلم
می نمودند (۱). مثلاً نولد که نیز دارای همین نظر بوده است
و در پایان شرحی که درباره شهنشاهی ماد نوشته است چنین میگوید (۲):
« شاید در نتیجه مطالعات دقیق در نزدیکی همدان یا در نتیجه حفريات
روزی آثار دیگری از روزگاران پیشین پیدا شود. و هر گاه کتیبه‌هایی
از پادشاهان ماد اتفاقاً کشف گردد بی اندازه پر ارزش خواهد بود.
حدس من این است که خط و زبان آن کتیبه‌ها شباهت تامی بخط و زبان
پادشاهان پارس خواهد داشت. »
نظر دارمستتر را با تفصیل بیشتری در اینجا مورد بحث قرار
میدهیم. دارمستتر فراتر میرود و میگوید زبان اوستا که زند نامیده
میشود زبان ماد است.
دارمستتر پس از اقامه دلائل و براهین بر اثبات نظر خود چنین
میگوید (۳):

(۱) یادداشت مترجم: آقای دکتر یارشاطر مینویسند. « در این نظر
امروز تردیدی نیست. لغاتی که از زبان مادی در زبان فارسی باستان راه یافته نزدیکی
این دو زبان را آشکار میسازد. رجوع شود بفارسی باستان Old Persian تألیف
کنت R. Kent صفحه ۸. اینکه زرتشت مادی بوده است مورد تردید بسیار است.
باقرب احتمال بشرق ایران تعلق داشته و زبان سرودهای زرتشت زبان نقاط شرقی
ایران است. »

(۲) Aufsätze zur Persisch. Gesch. (Leipzig, 1887) p. 12

(۳) Darmesteter, Etudes Iraniennes, vol. i pp. 12, 13.

هارله دارای همین نظر است:

M. de Harlez (Manuel de la Langue de l' Avesta, 1882, pp. xi,
Introduction à l'étude de l' Avesta et de la religion Mazdéenne,
1881, pp. xiv et seqq.

میگوید: « تصور میکنم ثابت کرده باشیم که اوستا را باید به ماد نسبت داد
و زبان آن زبان مغان بوده است. معذک چون این عقیده بهیچرو هنوز
(بقیه پاورقی در صفحه ۳۷)

« نتیجه‌ای که گرفته میشود این است که بنا بر روایات پارسی و اوستا چنانکه شواهد خارجی هم تأیید میکند مرکز و گاهواره کیش زردشتی خواه در اتروپاتن (۱) باشد خواه ری بهر صورت در ماد است ... گمان میکنم حق اتروپاتن بیشتر محرز است و کیش زردشت از آنجا سیر خود را شروع نموده و از غرب بشرق رفته است. بهر حال آئین زردشتی مربوط به ماد است و اوستا نیز کار موبدان مادی است
 بالنتیجه بشهادت کتب قدما که دلائل خارجی است و گواهی خود کتب زند که دلائل داخلی و ذاتی است و بنا بر داستانهای باستان ، اوستا کار مغان است و زند زبان ماد قدیم است و حقیقاً بجای اینکه گفته شود «زبان زند» که لفظ نادرستی است باید بگوئیم «زبان مادی» .

نظر دیگری هم وجود دارد که بکلی با نظری که گفته شد مغایر است و نباید نادیده گرفت و گذشت ، و آن نظری است که اپر بطور مبسوط در کتاب خود راجع بمردم و زبان

نظر اپر (۲) که مادیها از نژاد توران بوده‌اند
 مادی ها شرح داده است (۳) . چنانکه همه میدانند کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی را به سه زبان مختلف تنظیم کرده‌اند : اول فرس قدیم و سوم آسوری . درباره

بقیه یاورقی از صفحه ۳۶

مورد قبول عامه نمیشد ترجیح میدهم مانند پارسیان لفظ اوستائی را که محققاً عاری از هر گونه خطائی است استعمال کنیم . کلمه زردشتی بر بلخ قدیم ترجیح دارد زیرا این لفظ متداول و مصطلح است و استعمال آن مایه سوء تعبیر نخواهد شد .

(۱) Atropatène

(۲) Oppert, Le Peuple et la Langue des Mèdes

(۳) یادداشت مترجم : آقای تقی زاده را عقیده آنست که « این نظر

اپر امروز بکلی مردود است و ذکر آن جز جنبه تاریخ تحقیقات در اوائل امر جنبه دیگری ندارد و شبیه بعقیده از بنی اسرائیل بودن اصل افغانیهاست . »

زبان دوم کتیبه ها شبهات زیادی وجود داشته است . ابر میگوید زبان مادی است و زبان آریائی نمیباشد بلکه تورانی است و برای اثبات این عقیده عجیب دلائل بسیار بدیعی میآورد . میگوید اسم ماد مأخوذ از یک لفظ سومری است که مد (بفتح میم و دال) (۱) باشد و بمعنای کشور و نامهای سلاطین مادی را که کتهزیاس (۲) ذکر کرده است مترادفات آریائی اسماء تورانی است که بصورت آریائی درآمده است و هرودوت (۳) نقل کرده است و در کتیبه های فرس قدیم دیده میشود . مثلاً بنظر او نام نخستین پادشاه ماد را که هرودوت ضبط کرده است مرکب از دو کلمه است : اول دی (بفتح دال و یاء) (۴) بمعنای « دیگر » ، دوم او کو (۵) بمعنای « قانون » و شکل آریائی یا پارسی آن محتملاً دامیوکا (۶) بوده است که بمعنای « یکی کننده کشورها » میباشد . و حال آنکه ترجمه فارسی آن بهمان شکل است که کتهزیاس (۷) نقل کرده است و آن ارتایوس میباشد که « لفظ پارسی ارتایو (۸) را بیاد می آورد و آن لفظ مرکب است از کلمه ارت (بفتح الف و ت و سکون را) (۹) بمعنای قانون و آیو (۱۰) بمعنای تجدید یگانگی » . شش طایفه مادی را هرودوت (در کتاب اول ، فصل ۱۰۱) ذکر میکند و ابر تصدیق دارد که آن نامها نام قبائل آریائی است ولی در مورد اقلاد دو طایفه یکی بوسائی و دوم استروخاتس سر و کار ما با ترجمه آریائی اصل آنهاست که بعقیده او تورانی بوده است و مراد « بومیان » و « چادر نشینان » است .

daya (۴)	Herodotus (۳)	Ctesias (۲)	Mada (۱)
		Dàhyuka (۶)	ukku (۵)
		artayu (۸)	Ctesias (۷)
		àyu (۱۰)	arta (۹)

از دانشمندان کمتر کسی صلاحیت دارد راهی را که ابر (۲) رفته است دوباره بییماید و درباره نتایجی که ابر در فروع گرفته است عقیده مستقلی اتخاذ نماید، اما در کلیات باشکالی که دارمستتر ^{نظر} دارمستتر (۱) با بیان موجزی به فرضیه ابر نموده است همداستانیم؛ دارمستتر در پایان تقریظ و انتقاد خود بر کتاب مزبور میگوید (۳) :

« طبق عقیده‌ای که مبنای آن نقل و تواتر است زبان مادیها (۴) يك زبان آریائی بوده است و استرابون (۵) بطور مستقیم و هرودوت (۶) بطور غیر مستقیم بر صحت این قول گواهی میدهند. و دلائل بسیار متقن دیگری نیز موجود است که مبدأ زنده اوستا و زادگاه زنده ماد است و ما دلیل کافی نداریم که از این عقیده عدول کنیم » .

تا زمانی که اکتشافات دیگری نشده است فرضیه‌ای را که مادیها

(۱) یادداشت مترجم : بنظر آقای تقی زاده « همچنین عقیده دارمستتر درباره زبان اوستا امروز طرفدار ندارد . زبان دوم کتیبه‌های هخامنشیان هم بطور قطع معلوم شده که عیلامی است و نیز بودن اوستا از مغرب ایران امروز خیلی کمتر طرفدار دارد یاد دیگر هیچ ندارد . »

Oppert (۲)

(۳) *Etudes Iraniennes* و *Darmesteter* نقل از مجله *Revue Critique* شماره ۲۱ ژوئن ۱۸۸۰ میلادی .

(۴) یادداشت مترجم : در باره زبان مادیها و متن کتیبه های داریوش آقا دکتر یارشاطر مینویسند :

این نظر البته درست نیست . زبان مادیها زبان ایرانی و نزدیک بزبان فارسی باستان بوده و این معنی از کلماتی که از این زبان بسایر زبانها رفته آشکار است . از جمله در کتیبه‌های داریوش عده‌ای لغات مادی دیده میشود که بیشتر آنها لغات رسمی واداری است .

صورت دوم کتیبه بیستون بزبان عیلامی است . رجوع شود به

F. H. Weissbach, *Die Keilinschriften der Achämeniden*, Leipzig, 1911 .

Hérodote (۶) Strabon (۵)

ایرانی بودند و بزبان ایرانی تکلم میکردند و زبانشان با فرس قدیم خیلی نزدیک بوده است ما باید باقرب احتمال صحیح بدانیم .

در اینجا گفته شد که پادشاهان ماد برخلاف پادشاهان هخامنشی از کار هائی که کرده اند اثری نگذاشته اند . راجع به زبان مادی پاره ای دانشمندان منجمله نولد که (۱) گمان می کنند حتی بطور نمونه چیزی از زبان مادی در دسترس نیست ولی در نتیجه اکتشافات آینده ممکن است بعد از نمونه هائی پیدا شود . دیگران مانند اپر (۲) کتیبه های

اوستا

درجه دوم را نمونه خط مادی میدانند و حال آنکه برخی دیگر مانند دارمستتر معتقدند که کتابهای زند اوستای زردشتیان نمونه کامل زبان و ادبیات مادیهاست . در اینکه زبان اوستا يك زبان ایرانی است و نسبت آن زبان با فرس قدیم نسبت دو خواهر است نه نسبت دختر یا مادر بدون هیچگونه شك و شبهه این مسئله ثابت و مدلل است اما اینکه در کدام نقطه ایران این زبان رائج بوده است همان اتفاق نظر وجود ندارد زیرا دارمستتر آنرا زبان ماد میدانند ولی عقیده ای که در آلمان غلبه دارد این است که زبان بلخ قدیم (۳) بوده است و حتی مرسوم شده است بگویند « زبان قدیم بلخ » یا « زبان ایران شرقی » . دارمستتر با سبک روشن و موجزی که دارد دلائلی را که برای ثبوت فرضیه زبان ایران شرقی یا زبان قدیم بلخ یا باختر آورده اند باختصار شرح میدهد ، سپس هر يك را بدین طریق رد میکند (۴) :

(۱) زند زبان پارس نیست .

(۲) بموجب روایات نخستین فیروزی زردشت این بود که گشتاسب

شاه در بلخ بدو گروید .

Bactria (۳) Oppert (۲) Nöldeke (۱)

Darmesteter, Etudes Iraniennes, vol. i, pp. 10-12 (۴)

(۳) آنچه از جغرافیا در اوستا آمده است فقط دربارهٔ مشرق ایران است . دارمستر مطلب اول را صحیح میداند ولی میگوید صرفاً منفی است . « با این فرضیه پارس از موضوع سخن خارج میشود و کلیه نقاط دیگر ایران باقی میماند . »

دارمستر میگوید : « استدلال دوم نیز درست است ولی فقط ثابت میکند که بلخ در حماسه سرائی مذهبی آئین زردشت سهم بزرگی داشته است . بلخ بسبب وضع جغرافیائی آن میدان مبارزات ایرانیان با تورانیان بت پرست بوده است و این کشمکش بالضروره افکار خداپرستان را باین قسمت خاك ایران متوجه میساخت زیرا در این منطقه پرستندگان اهورمزدا با پرستندگانخدایان دروغین در قتال بودند لذا بلخ را باید پاسگاه سرحدی از مزد در برابر بت پرستی عهد بربریت دانست . حتی احتمال زیادی میرود که افسانه های مربوط به ارشاد بلخ و شاه گشتاسب به کیش زردشتی خاطرهای تاریخی از فیروزیهای زردشت در اذهان ما در مشرق بورانت گذاشته است . در هیچ جا بلخ را مهد زردشت و کیش زردشتی ننوشته اند . راویان پارسی یکدل و یکزبان مهد زردشت را غرب ایران و اتروپاتن (آذربایجان) میدانند نه در شرق و بلخ و این مسئله منحصر به روایات پارسی نیست بلکه خود اوستا هم بر این معنی گواهی میدهد . « مطلب سوم هم نادرست است زیرا گذشته از شرق ایران اوستا از شمال و غرب ایران نیز بحث میکند : فصل اول و ندیداد ایران را چنانکه نویسندگان و ندیداد میشناخته اند وصف مینماید و برای احصاء نواحی ایران از ارنویج (ایرانویج) (بکسر الف و سکون نون و کسر واو) (۱) آغاز میکنند . ارنویج در مرز اتروپاتن واقع است و نیک دائیتی (بفتح یاء آخر) (۲) که همان رود ارس (۳) باشد از آنجا میگذرد . و ندیداد با شمال ایران هم

(۱) Êran - Vêj (۲) Good Dâitia

(۳) این نظر مورد تصدیق عموم نیست . مثلاً گایگر Geiger میگوید

ایریانا و جا Airyana Vaeja یا ارنویج Êrân - Vêj در ناحیه پامیر است .

(بقیهٔ یادداشتی در صفحه ۴۲)

بهمان اندازه مانوس است زیرا در آنجا از ری واقع در ماد ذکر می‌گردد. (۱)
 آمده است؛ یونانیان آنجا را گاکا گفته‌اند و امروزه ری نامیده می‌شود. (۱)
 دارمستتر برای اثبات عقیده خود که زبان اوستا زبان مادیه‌هاست
 دلیلی از لحاظ فقه‌اللغه اقامه می‌کند. می‌گوید کلمه سگ (۲) در فارسی
 جدید همان ساکا در فرس قدیم است (در اسناد ناچیزی که از زبان قدیم
 پارسی مانده است و برای کسب اطلاع از فرس قدیم ما باید بآن اسناد
 متکی باشیم این لفظ بالفعل دیده نمی‌شود). هرودوت می‌گوید بزبان
 مادیه‌ها سگ راسپا (۳) می‌گفتند که به لفظ اوستائی سپن (بسکون
 سپن و نون و فتح پ) (۴) شبیه است؛ (در سانسکریت سون بسکون سپن
 و نون و فتح واو) (۵) در یونانی کوان (Kuon). و عجب است که این لفظ بصورت
 اسپا (بکسراف و سکون سپن) (۶) هنوز در بعضی لهجه‌های زبان فارسی
 موجود است (۷) من جمله در قهرود (نزدیک کاشان) و نطنز (۸).

بقیه پاورقی از صفحه ۴۱

بموجب شرح و تفسیری که گایگر از اطلاعات مندرجه در فصل اول و ندیداد
 کرده است غربی ترین نقاطی که در اوستا مذکور است عبارت است از وهرکانه
 Vehrkanā (هیرکانیه یا جرجان یا گرگان کنونی) و رنگه (ری نزدیک تهران
 یا تخت جدید ایران) و ورنه Varena «چهار گوش» که طبق نظر وی با قسمت
 شرقی مازندران تطبیق میکند.

(۱) یادداشت مترجم: آقای دکتر یارشاطر مینویسند:

«فصل اول و ندیداد که از ولایات ایران و آنچه اهورامزدا و اهریمن از نعمت
 و بلا در هر یک آفریده‌اند یاد میکنند با سایر مطالب و ندیداد مناسبت ندارد و پیدا است که
 بآن افزوده شده. نظر دارمستتر درباره محل ایرانویج و رود دائیتی نیک امروز
 تقریباً منسوخ است. ایرانویج اگر نام افسانه‌ای نباشد باید مشرق ایران بوده باشد.
 در این باب رجوع شود به فصل اول و ندیداد تألیف کریستنسن «(کوپنهاگ ۱۹۴۳)
 A. Christensen, Le premier chapitre de Vendidad.

هر چند بعضی از تعبیرات کریستنسن را باید نیز با احتیاط ملاحظه نمود.

(۲) صفحه ۱۳ کتاب دارمستتر که ذکر آن گذشت دیده شود.

(۳) یادداشت مترجم: در زبان روسی سگ راسا یا کاو به ارمنی شون گویند.

(۴) span (۵) svan (۶) Ispa

(۷) به کتاب دیگر نگارنده راجع به يك سال میان ایرانیان صفحه ۱۸۹

A Year amongst the Persians و همچنین کتاب Polak, Persien جلد اول

صفحه ۲۶۵ رجوع شود. (۸) یادداشت مترجم: در نطنز «کویه» گویند.

م. کلیمان هوار (۱) چندین رساله بسیار عالی از روی کمال براعت برای مجله آسیائی (۲) درباره لهجه های مختلف فارسی از قبیل یزد و سیوند، و لهجه عجیب جاویدان کبیر (اثر مهم فرقه مبتدعه حروفیه (۳) که در قرن

پانزدهم میلادی قیام کرد) نوشته است. هوار نظر دارمستتر را می پروراند چند لهجه از لهجه های مختلفی که در نقاط دور و کوهستانی ایران (خاصه در غرب یعنی در ماد) معمول است از زبان اوستا آمده و این لهجه های محلی را مادی جدید یا پهلوی مسلمان (۴) مینامد. هوار میگوید از جمله اختلافات دیگری که دارد ریشه «کر» در فعل کردن است در زبان اوستائی و حال آنکه در فرس قدیم صیغه امر این فعل مانند فارسی جدید کن میباشد. و همچنین ریشه فعلی که در زبان اوستا بمعنای گفتن است واج - vach - و اوج - aoi - میباشد. و حال آنکه در فرس قدیم gaub آمده است. (چنانکه دیدیم پارسی جدید از فرس قدیم نسب می برد) و در پارسی جدید افعالی که بمعنای «کردن» و «گفتن» است صیغه امر آنها کن و گویا گوی میباشد. در لهجه هایی که هوار

M. Clément Huart (۱)

J. A. for 1885, vol. vi pp. 502-545, Les Quatrains (۲) de Baba Tahir, ibid. for 1888, vol. xi, pp. 298-302, Note sur le prétendu Déri des Parsis des Yezd, ibid. 1889, xiv, pp. 238-270, Notice d'un Manuscrit Pehlevi-Musulman; ibid. 1893, vol. i, pp. 241-265, le Dialecte Persan de Siwënd.

(۳) رجوع شود بمقاله خود نگارنده درباره ادبیات و اصول عقائد فرقه حروفیه

در مجله انجمن سلطنتی آسیائی بتاريخ ژانویه ۱۸۹۸ صفحه ۹۴ - ۶۱

Literature and Doctrines of the Hurufi Sect in the J. R. A. S for January, 1898, pp. 61-94.

(۴) این لهجه ها را در حقیقت عمر ما ایرانیان پهلوی میگویند و در قرن چهاردهم

میلادی هم همینطور بوده است، کما آنکه حمدالله مستوفی قزوینی نیز چنین گفته است. کتاب Polak, Persien ملاحظه شود.

پرسی جدید» مینامد ساقه کلمه که «کر» است همه جا محفوظ مانده است (بجای کنم کرم میگویند و قس علیهذا) و کلماتی که دلالت بر سخن رسخن گفتن میکند مشتق از ریشه «واج» یا اصل دیگری است که منطبق با «ا اوج» - aoj یا «واج» (۱) اوستائی است. این آزمایش را هواد برای طبقه بندی لهجه ها بکار برده است. و بدین وسیله تشخیص میدهد کدام «مادی» و کدام «پارسی» است (۲). طبق این فرضیه که از نیروی ابداع و ابتکار و درایت صاحب آن حکایت میکند هنوز در ایران چندین لهجه یافت محلی وجود دارد که معرف زبان اوستاست. من جمله لهجه رباعیات باباطاهر (اوائل قرن یازدهم) و لهجه جاویدان کبیر (قرن پانزدهم) و لهجه هائی که بالفعل در قهرود و سیوند و میان زردشتیان یزد و کرمان متداول است. و نیز باید توجه داشت که در لهجه طالش بجای کلمه «من» چنانکه بر زین (۳) هم گفته است «از» میگویند و چنین بنظر می آید که این لفظ از کلمه ازم azem در اوستا (و کلمه ادم adam در فرس

(۱) یادداشت مترجم: بنظر آقای دکتر یارشاطر واج و اوج دو صورت از یک ریشه اند.

(۲) یادداشت مترجم: ایشان مینویسند:

« اینگونه تقسیم بندی زبانهای ایرانی امروز متروک است. زبانهای ایرانی را عموماً شرقی و غربی تقسیم میکنند. زبانهای ایرانی شرقی از جمله شامل سغدی و ختنی و خوارزمی و استی (بضم اول و کسر ثانی) و لهجه های پامیر است، و لهجه های غربی شامل فارسی و پهلوی و پارتی و فارسی هخامنشی و اوستائی و کردی ولری و بلوچی و لهجه های مرکزی و جنوبی ایران است. لهجه های غربی را نیز میتوان بدو دسته شمالی و جنوبی تقسیم نمود. در این تقسیم فرعی زبان اوستائی متعلق بدسته شمالی و فارسی باستان متعلق بدسته جنوبی خواهد بود. »

(۳) رجوع شود به کتاب برزین در تحقیقات مربوط به لهجه های فارسی چاب

۱۸۵۳ میلادی صفحه ۳۱ بعد: Berézine, Recherches sur les

Dialectes Persans, Kazan, 1853, pp. 31 et seqq.

قدیم) مانده است (۱). باید منتظر بود که در باره لهجه‌هایی که در نقاط مختلف ایران هنوز رائج است مطالعات کاملتر و جامعتری بشود تا این موضوع روشن‌تر گردد (با وجود اطلاعات و آفری که ژو کوفسکی (۲) جمع آوری کرده و قسمتی از آنرا منتشر نموده است، هنوز این لهجه‌ها را بطور ناقص میشناسیم). اگرچه دارمستتر (۳) در کتاب دیگر خود (موسوم به ترانه‌های مردم یسند افغانها، صفحه ۶۵-۶۲) سعی کرده است ثابت کند که زبان پشتویا پختوی (۴) افغانستان خلف‌الصدق عمده و زنده زبان قدیم اوستائی است و این فرضیه با نظری که در کتاب مطالعات وی درباره ایران اظهار نموده است تعارض دارد، معذک حقیقه جمع بین دو نظر ممکن است؛ شاید زردشت که از قبیله مادی مغان یا مجوس (مگوش) است تعالیم خود را از اتروپاتن (آذربایجان) در منتهی‌الیه شمال غربی ایران به بلخ در اقصی نقطه شمال شرقی بسط داده و در آنجا به نخستین پیروزی شایان خود که ارشاد شاه و یشتاسب (گشتاسب) بود نائل گشته است؛ شاید لهجه‌های اتروپاتن و بلخ و در حقیقت لهجه‌های سراسر شمال ایران با هم خیلی شبیه بوده است و نیز ممکن است همانقسمی که دو هارله (۵) اشاره میکنند در اوستا لهجه‌ای که مسمی به لهجه گانهاست معرف لهجه بلخ و لهجه اوستائی معمولی و ندیداد لهجه اتروپاتن باشد. اینها البته صرف حدسیات است و احسن شقوق آنست که فقط میتوان گفت ظاهر

(۱) یادداشت مترجم: آقای دکتر یارشاطر مینویسند:

«در لهجه‌های یارتی، سندی، ختنی، یغنویی نیز «من» از همین اصل است.»

(۲) Zhukovski, Materialy dlia izuchenia Persidskikh

Narêchi, part, I (Dialects of Kashan, Vanishun, Qohrud, Keshe, and Zefre), St. Petersburg, 1888

Darmesteter, Chansons Populaires des Afghans. (۳)

De Harlez (۵) Pashtô, Pakhtô (۴)

فرضیه درست است .

اگر بخواهیم بالقطع والیقین از آئین مادیها سخن بگوئیم اشکال این کار از بحث زبان مادی کمتر نیست . با وجود کتیبه های متعدد مادیها (۱) هنوز بطور حتم ثابت نشده است که جانشینان

**کیش ایرانیان
باستان ،
زردشت**

آنها ، هخامنشیان ، پیرو زردشت بوده اند یا نه . در باره شخصیت و تاریخ زندگانی و زادگاه زردشت آراء و عقائدی بی اندازه متفاوت اظهار گردیده است . پاره ای

حتی از لحاظ تاریخ منکر وجود زردشت شده اند . برخی میگویند شخصیت وی بطور روشن و هویدا با شدت وحدت در گاتها ظاهر است و گاتها بعقیده این دسته اگر عین بیانات زردشت نباشد لااقل کلمات پیروان بلافصل اوست . بعض دیگر معتقدند تاریخ حیات وی مقارن دوره ودا (۲) یعنی ۱۸۰۰ یا ۲۰۰۰ و حتی ۶۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح بوده است . کسانی هستند که میگویند هفت هزار سال پیش از مسیح زندگی میکرده است .

دیگران چنانکه دیدیم او را از بلخ در اقصی نقطه شمال شرقی ایران میدانند و حال آنکه عده ای بر آنند که از اتروپاتن در منتهی الیه شمال غربی برخاسته است . همین اختلاف در مورد اوستا کتاب مقدس پیروان زردشت نیز صادق است ؛ دارمستتر در ترجمه جدیدی که در مجلدات ۲۴-۲۱ سالنامه موزه گیومه (۳) چاپ شده کوشش نموده است لااقل قسمتی از اوستا را از فراز عهد بسیار عتیق فرود آورد و حتی به ادوار ما بعد

(۱) یادداشت مترجم : بعقیده آقای دکتر یارشاطر «مادیها» باید حتماً پارسیها باشد . از مادیها هیچگونه گفته یا اثر مخطوط دیگری بدست نیامده است . منظور براون گویا اینست که حتی در مورد هخامنشیان نیز باوجود کتیبه های متعددشان درست دانسته نیست که آیا زردشتی بوده اند یا نه .

(۲) Veda

(۳) Darmesteter, Traduction Nouvelle, Annales du Musée

Guimet, vols. xxi-xxiv (Paris, 1892-3).

مسیح تنزل دهد. نه تنها عقاید در این مورد بسیار مختلف است، احساسات هم باوج خود رسیده است. هالوی (۱) از دانشمندان بزرگ و از جهانگردان با شهامت است. ضمن مذاکره با نگارنده اظهار داشت که عرصه آرام علم در معرض تهاجم و تجاوز اغراض نژادی و نفرت ملی قرار گرفته است. ما نظر های دار مستتر را که تازه در کتاب وی انتشار یافته بود بحث می کردیم، و من اظهار تعجب می کردم از اینکه تاریخ اوستا در آنجا بسیار نزدیک معین شده است و استعمال نمودم آیا آن دانشمندان متعدد و عالی مقامی که بالمصراحه گفته اند اوستا از ایام بسیار قدیم است (۲) دلیلی بر صحت قول خود نداشتند. هالوی چنین جواب داد: «دلائل کافی داشتند، لکن نفرت آنها از نژاد سامی و غرورشان به صلب آریائی و اشمئزاز و کراهت از اینکه برای یهودیان هیچگونه تقدّم و برتری نسبت به ملل آریائی قائل بشوند موجب شده است برای خاطر تجلیل زردشت موسی را تحقیر کنند و با یکدست اسفار خمسه تورات را بزیر آورند و با دست دیگر اوستا را برافرازند!» اگر این مسئله راست باشد حقیقه مایه تأسف است که احساسات ملعون یا منفور نژادی که سرچشمه اینهمه جنایات است به پایگاه رفیع دانش نیز سرایت نماید و ساحت علم که باید بکلی از شائبه شهوات منزّه باشد در معرض اینگونه احساسات واقع گردد.

ورود باین مباحث کار کسانی مانند نگارنده نیست که زندگانی خود را وقف بر ادبیات و افکار عصر اسلامی نموده اند، زیرا این میدان بقدر کافی پهناور و ناپیموده است و طبع افرادی را که بحد اعلی بلند همت

M. Halévy (۱)

(۲) یادداشت مترجم: در باب مذهب ایرانیان پیش از ظهور زرتشت و

عوامل کیش زرتشتی میتوان بمقاله آفای دکتر یارشاطر «نکاتی درباره مذهب هندو ایرانی» در مجله یغما شماره بهمن ۱۳۳۰ رجوع نمود.

وجدی باشند قانع میسازد . مزیت اینکار این است که ما در اینجا روی
مبنای محکم تاریخ ایستاده‌ایم و وقایعی را که از جهت زمان و مکان مورد
فحص و بحث قرار می‌دهیم نه آن اندازه محل اختلاف است که (با شک
و تردید) بر فراز قرون مختلف و صحنه‌های مختلف از بلخ تا اتروپاتن^(۱)
در نوسان باشیم (و نتوانیم در يك نقطه ثابت بایستیم و تاریخ وقوع وقایع را
همان نقطه بدانیم) . معذک کسانی که دامن همت بر کمر میزنند و با آنهمه
شهادت در میدانهای خشک عهد بسیار عتیق رنج تحقیقات را بر خود
هموار میسازند و با تحمل مشقات لایتناهی تاریخ را به نیروی تدبیر از بطون
اساطیر بیرون می‌آورند و نظم و ترتیب را جایگزین هرج و مرج می‌نمایند
شایسته همه گونه افتخارند !

درباره روز گاران بسیار کهن و وقایعی که از لحاظ حس کنجکاری
بسیار جالب توجه است ولی از حدود بررسی ما خارج است راهنمای ما
و مبنای عقاید ما مطالعات همان محققین است . از میان هادیان و راهنمایان
مزبور آنکه بیش از همه دارای عقل سلیم و تبخّر است و عمق روش آلمان
را تا حدی بایکی از مواهب الهی یعنی روشنی و وضوح بسیار دل‌انگیز
فرانسویان در بحث شقوق و شعوب مختلف مسائل علمی در خود جمع
نموده است ، پروفیسور جکسون ، استاد دانشگاه کلمبیا در نیویورک
میباشد .^(۲)

جکسون دارای همان روح انصاف توأم با تصمیمی است که ما
علی‌الرسم برای نبوغ انگلوساکسن قائلیم . در يك سلسله مقالات شایان
تحسینی که در مجلات امریکا^(۳) منتشر ساخته است ، پروفیسور جکسون

(۱) Atropatene

(۲) Professor A. V. William Jackson of Columbia University, New York.

(۳) صورت مذاکرات و سخنرانیهای انجمن شرقی آمریکا و مجله فقه اللغة آمریکا ،
Proceedings of the American Oriental Society, the American Journal of Philology, etc.

اکثر مباحث مشکل فوق و بسیاری نکات دیگر را که مربوط بتاریخ و اصول عقائد کیش زردشت است پی در پی مورد مطالعه قرار داده و سرانجام همه را در کتابی خلاصه کرده است که بی اندازه فاضلانه و خواندنی است. نام آن کتاب «زردشت پیامبر ایران باستان» است و بسال ۱۸۹۹ مسیحی در نیویورک به حلیه طبع آراسته شده است.

نتایج اساسی که جکسون از بحث خود گرفته است بشرح ذیل است:

۱ - زردشت شخصیتی است کاملاً تاریخی و عضو یکی
نتیجه مطالعات جکسون از طوائف ماد است که مغ یا مجوس نام دارد (۱).

۲ - زمان او تقریباً در اواسط قرن هفتم قبل از میلاد یعنی در دوره فرمانروائی مادیها و پیش از نهضت و کسب قدرت هخامنشیان است. وفاتش در حدود ۵۸۳ قبل از میلاد مسیح و سن او ۷۷ سال بوده است.

۳ - از اهل مغرب ایران (اتروپائن) (۲) یا ماد) است ولی نخستین کامیابی نمایان وی در بلخ (۳) میباشد. در آنجا شاه و یشتاسپ (۴) (گشتاسپ) را به آئین خود در آورد.

۴ - گاتها (که قدیمترین قسمت اوستاست) جوهر مواعظ اولیه او در بلخ است که از روی امانت و صداقت در آن کتاب انعکاس یافته است.

۵ - کیش زردشت از ایالت بلخ قدیم بسرعت سراسر ایران را فرا گرفت و در اواخر پادشاهی هخامنشیان در پارس (فارس) تسلط پیدا کرد. لکن مسلم نیست در چه تاریخ کیش زردشت باین قسمت از خاک

(۱) یادداشت مترجم: آقای دکتر یارشاطر مینویسند:

« این نظر امروز کمتر طرفدار دارد. ظاهراً معان که پیشوایان مذهبی مادیها بوده اند بعداً بکیش زرتشتی گرویده اند و کتاب و ندیداد بیشتر مظهر آداب و مراسم ایشان است که بکیش زرتشتی سرایت کرده. »

Atropatene (۲)

(۲) یادداشت مترجم: در متن اصل کتاب کلمه Bactria ذکر شده که همان

ایالت بلخ قدیم است.

Vishtâspa (۴)

ایران آمده و مردم و فرمانروایان پارس در چه تاریخ متابعت نموده‌اند (۱).
 اگر چه این نظر هامورد تصدیق عموم نیست بعقیده نگارنده شواهدی
 که پروفیسور جکسون آورده است علی‌الخصوص روایات محلی که بلافاصله
 بعد از غلبه اسلام نقل شده است نظر او را تأیید میکند و این مدارک بیشتر
 مأخوذ از روایاتی است که زمان ساسانیان جاری و ساری بوده است .

میتوان گفت نویسندگان آن دوره را عادت بر این نبود که در بیان
 حقیقت بامساک قائل شوند ؛ بنا بر این بعید بنظر میرسد که نویسندگان
 مزبور متفق‌الکلمه تاریخ پر نزدیکی برای زردشت تعیین کرده باشند .
 اما راجع باینکه اصل زردشت از ماد باشد گایگر (۲) کاملاً با دارمستتر
 و جکسون هم عقیده است که اگر چه زبان اوستا بنظر او متعلق به شمال
 شرقی ایران (بلخ) است ، اصول عقائد را چنانکه کلیه روایات پارسی
 نشان میدهد آثرون‌ها (بفتح راء و و او) (۳) یا موبدان
 آتش پرست مادی آورده‌اند . آثرون‌ها را همه اینطور
 معرفی میکنند که مبلغین سیاری بوده‌اند در شمال شرق

**اصابت
 رای جکسون**

(۱) یادداشت مترجم : بعقیده آقای دکتر یارشاطر « درصحت بسیاری
 از این نظریات تردید فراوان است . برای اطلاع بر آخرین تحقیقات در باب زرتشت
 رجوع شود به Zoroaster تألیف W. B. Henning (لندن ۱۹۵۱) که مؤلف
 در آن عقاید هر تسفلد و نوبر گئرا نیز از نظر گذرانده است . تاریخی که امروز بیشتر
 برای ظهور زرتشت مورد قبول است همان تاریخ روایات زرتشتی یعنی حدود قرن
 ششم و هفتم قبل از میلاد است . هم چنین رجوع شود به Zoroastre تألیف
 J. Duchesn - Guillemin (پاریس ۱۹۴۸) که مدیل بترجمه جدیدی از کاتهاست ،
 و چاپ دوم « کاتها » تألیف آقای یوردادود (تهران ۱۳۳۱) .

(۲) Geiger (۳) áthra van

یادداشت مترجم : آقای یوردادود لفظ اثروان را آذربان معنی کرده‌اند
 (فرهنگ لغات اوستا جلد دوم یشتها ، کتاب ادبیات مزدیسنا) و نیز رجوع شود به
 تحقیق آقای دکتر محمد معین درباره لفظ آدروان (کتاب مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات
 پارسی ، ۱۳۲۶ ، صفحه ۲۹) .

وخانه آنها درری و ماد بوده است . ضمناً دارمستتر (۱) يك مطلب جالب توجهی را تذکر میدهد و آن راجع به کلمه مغو (۲) (بضم میم) میباشد (که ماده اشتقاق کلمه مغان یا مجوس است) . میگوید این کلمه فقط در يك عبارت اوستا دیده میشود (یسنا ۴۴ ، قطعه ۲۵) و آن لفظ مرکب مغوتبیش (۳) است بمعنی مغ آزار : « آنکه از

لفظ مغ بطرز
شایان توجهی در
اوستا آمده است

مغان متنقّر باشد یا مغان را بیازارد» ؛ زیرا نفرت و حسد پارسها نسبت بآنها از آن جهت بود که مغان از تراد ماد بودند نه از جهت اینکه آثرونها

آئین زردشتی را ترویج میکردند . بعد از مادیها پارسها قدرت یافتند و در اوایل عهد هخامنشیان مادیها گاهگاه بوسیله شورش سیادت پارسها را تهدید مینمودند . نمونه بارز طغیان مادیها گئومات (۴) مغ (مگوش) (۵) است که خود را بدروغ بردیا (۶) (اسمردیس) (۷) پسر کوروش معرفی نمود و داریوش او را بقتل رساند و خود داریوش شرح این واقعه را بدین طریق در کتیبه بهستون (بیستون) داده است :

« پس از آن مردی ، مغی ، گئومات نام از پی سی ی او اووده (۸) برخاست ، کوهی است بنام ارکادرس (۹) از آنجا در ماه ویخن (۱۰) در روز چهاردهم قیام کرد ، مردم را

اسمردیس
دروغی

(۱) ترجمه اوستا (جلد اول صفحات ۵۹ و ۵۲) که جزء کتب مقدس شرق در اکسفورد بتاريخ ۱۸۸۰ مسیحی منتشر شده است :

Translation of the Avesta in the Sacred Books of the East, (Oxford, 1880).

Môghutbish (۳) Môghu (۲)

یادداشت مترجم : مغوتبیش = مغ آزار (فرهنگ اوستا - یسنا - جلد اول ، تألیف آقای پوردادود - صفحه ۲۵۲) .

Smerdis (۷) Bardiya (۶) Maghush (۵) Gaumâta (۴)

Viakhna (۱۰) Arkadris (۹) Pisiyâuvâdâ (۸)

فریب داد که من بردیا پسر کورش برادر کمبوجیه (۱) هشتم . پس از آن تمام مردم بر کمبوجیه شوریدند و پارس و ماد و نیز سایر ایالات بطرف او رفتند . او تخت را تصرف کرد و در ماه گرم پد (۲) (بفتح میم و پ و دال) روز نهم بود که او تخت را تصرف کرد . پس از آن کمبوجیه مرد ، بدست خود کشته شد .

« داریوش شاه میگوید : این اریکه سلطنت که گئوماتای مغ از کمبوجیه گرفت از زمان قدیم در خانواده ما بود . گئوماتای مغ پارس و ماد و ایالات دیگر را از کمبوجیه گرفت و به خود اختصاص داد و شاه شد . »

نقل از کتیبه
داریوش

« داریوش شاه میگوید : کسی از پارس و ماد یا از خانواده ما پیدا نشد که اورنگ سلطنت را از این گئوماتای مغ بازستاند . مردم از او میترسیدند زیرا بسیاری از مردمی که وی را بیشتر میشناختند بکشت (۳) از آن جهت میکشت که مبادا وی را بشناسند و بدانند که بردیا پسر کوروش نیست . هیچکس جرأت نمیکرد چیزی درباره گئوماتای مغ بگوید تا اینکه من آمدم . از اهورمزدا یاری طلبیدم . اهورمزدا یاری کرد . در ماه با گیادیش (باغ یادیس) روز دهم من با چند تن دیگر این گئوماتای مغ را با کسانی که سر دسته همراهان او بودند کشتم . »
« در ماد قلعه ایست موسوم به سی کت هئورواتیش (۴) در بخش نسای (بفتح یاء) (۵) آنجا من او را کشتم : پادشاهی از او باز ستادم ؛ بفضل اهورمزدا شاه شدم . اهورمزدا شاهی را بمن عطا کرد . »

(۱) Cambyses (Kambujiya) (۲) Garmapada

(۳) یادداشت مترجم : آقای دکتر یار شاطر کتیه را چنین ترجمه

کرده اند :

« ... مردم از او سخت میترسیدند [چه گمان میکردند] او بسیاری از

مردمی را که قبلاً بردیا را شناخته بودند خواهد کشت ... »

(۴) Çikathauvatish (۵) Niçâya

« داریوش شاه میگوید : سلطنتی را که ازدودمان ما بیرون رفته بود بار دیگر برقرار کردم : آنرا بجائی که پیش از این بود باز نهادم و مانند سابق درست کردم : معابدی را که گئوماتای مغ سرنگون کرده بود برای مردم مرمت کردم ؛ (۱) بازار وحشم و مساکن را که گئوماتای مغ از طوائف گرفته بود بآنها پس دادم . مردم پارس و ماد و سایر ایالات را در جاهای سابق خویش مستقر ساختم . بدین نهج آنچه را که انتزاع شده بود باحوال پیش برگرداندم : بفضل اهورمزدا اینکارها را کرده ام ، رنج مردم تا طائفه خود را بمقامی که پیش داشت رساندم . [پس بفضل اهورمزدا من طائفه خود را بدان مقامی نهادم که قبل از اینکه گئوماتای مغ آنرا بخورد دارا بود (۲) .]

« داریوش شاه میگوید : این است آنچه من کردم پس از آنکه

شاه شدم . »

از میان نه پادشاه یاغی که داریوش در نوزده جنگ شکست داد و اسیر کرد گئوماتای مغ که « باعث شورش پارس گردید » نخستین کسی بود که از مادیها مغلوب وی گردید ولی آخرین کسی نبود . فراورتیش (فرا اورتس (۳) که « باعث شورش ماد شد » در ری باسارت دستگیر گردید و پس از آنکه ویرا ناقص کردند سرانجام درهمدان (اکباتانه یا پایتخت قدیم ماد) مصلوب شد . فراورتیش مدعی بود که از نژاد

(۱) یادداشت مترجم : بنظر آقای دکتر یارشاطر ترجمه درست متن کتیبه

چنین است .

« مزارع و گلهها و اثاث البیت و مساکن را که گئوماتای مغ . . . »

(۲) یادداشت مترجم : بنظر ایشان متن کتیبه چنین است :

« پس من کوشیدم تا بفضل اهورامزدا گوماتای مغ خاندان شاهی ما را از میان بر ندارد »

(جمله ای که در متن ذکر شده با اصل کتیبه منطبق نیست) .

(۳) فرورتیش را یونانیان فرا اورتس Phraortes میگفتند .

هووخ شتر (کیا گزارس) (۱) سومین پادشاه ماد بقول هرودوت) میباشد و همچنین چتر تخمه (۲) درسگریه (۳) سرکشی کرد و دراربیل (ارپیرا) مصلوب گردید.

راست است سرداران و سربازان مادی با وفاداری برای داریوش جنگیدند، معذک همان خصومت و عنادی که بین اسکاثلندی‌ها و انگلیسها در زمان ادواردها (۴) وجود داشت، در این هنگام میان مادیها و پارسیها نیز حتماً وجود داشته است. با اینکه مادیها و پارسیها از حیث نژاد و زبان و شاید مذهب تقریباً یکی بودند حقد و حسدی که بین آنها در

مادیهای دیگری که مدعی تخت و تاج شدند و داریوش آنها را قلع و قمع ساخت

این هنگام دیده میشد یکی از عوامل نیرومند تاریخ بشمار میرود و چنانکه دارمستتر میگوید موبد ماد گرچه بسبب سمت موبدی مورد احترام بود و از او میترسیدند و وجود او را برای تشریفات مذهبی ضروری میدانستند، با این وصف پارسیان جنوب از او متنفر بودند و ویرا دشمن داشتند.

هدف این کتاب تحقیق در پیشرفتهائی است که بعد از اسلام در ادبیات و افکار ایرانیان حاصل شده است و عبارت دیگر ضمن بررسی تاریخ ادبی هزارساله اخیر توجه ما به عهد قدیم تا آن حد است که برای درک این موضوع ضرورت داشته باشد. بنابراین اگر بخواهیم با تفصیل بیشتری از روزگاران کهن که در اینجا سخنی از آن بمیان آمده شرح و بسط دهیم خارج از بحث ما خواهد بود. در این فصل به آغاز قدرت مادیها (که تقریباً ۷۰۰ سال پیش از میلاد است) برگشته‌ایم. در همین نقطه است که میتوان گفت دوره تاریخی شروع میشود، لکن از روزنه

(۱) Huvakhshatara (Cyaxares) (۲) Chitratakhma

(۳) Sagartia (۴) Edwards

عهد بسیار قدیم و روشنائی ضعیفی که در تاریکی آن
 ادوار ماقبل
 ایام دیده میشود ادوار پیشتری را هم ممکن است
 ماد و تاریخ
 تشخیص داد و اینکار را اشپگل (۱) در کتاب اعلاى
 نژاد ایران
 خود که در سه جلد در لایپزیگ بتاريخ ۷۸ - ۱۸۷۱

بطبع رسانده است انجام داده است. اگر این موضوع متنازع فیه را کنار
 بگذاریم که اصل نژاد آریائی از يك مرکز مشترکی به رسو پراکنده
 گشت لااقل تا حدی محقق بنظر میرسد که هندیها و ایرانیها از يك نژاد
 مشترك هندوایرانی برخاسته و زمانی در حوالی پنجاب متحد بوده اند (۲).
 فرضیه زیبائی که مکس مولر (۳) با آن استادی و براعت در باره علل
 این اشتقاق ذکر نموده است تصور میکنم بطور کلی متروک است ولی
 بحدی جذاب میباشد که درین است از آن بگذریم (۴).

بطور خلاصه محور این فرضیه روی پاره‌ای اصطلاحات دینی قرار
 گرفته است که در وید یا ودای (۵) هندوها و اوستای زردشتیان دیده
 میشود و ماده اشتقاق این اصطلاحات واحد ولی مفاهیم
 آن بکلی متضاد است. در سانسکریت لفظ دوا (۶)
 فرضیه
 مکس مولر
 (بکسر دال) بمعنای « روشن » آمده است و خدای

Spiegel, Erânische Alterthumskunde, 3 vols., (۱)
 Leipzig, 1871-78.

(۲) یادداشت مترجم: آقای دکتر یارشاطر مینویسند: « این نظر که
 بموجب آن ایرانیان نخست با هندیان پنجاب رفته سپس بایران آمده‌اند امروز طرفدار
 چندانی ندارد. جدائی اقوام هند و ایرانی باید قبل از وصول به پنجاب عملی
 شده باشد. »

Max Muller's Selected Essays, (London, 1881), (۳)
 vol. ii, pp. 132 - 134.

(۴) آقای تقی زاده مینویسند « تمام این عقاید و فرضیه ها که در باب منشأ
 اوستا و زرتشت و غیره نوشته‌اند امروز منسوخ یا ضعیف شده است. »

Deva (۶) Veda (۵)

هندو را دوا مینامند که مراد انوار است . از طرف دیگر در او ستادئوا (۱) (که در فارسی جدید دیو شده) نام شیاطین است (۲) و يك فرد زردشتی با رعایت رسوم مذهبی هنگام عبادت با خشوع و وقار با پروردگار خود چنین راز و نیاز میکند : « من دیگر دیوها را نمی پرستم » زردشتی دیو را که همان دوا یا خدایان هندو است طرد میکند و پرستنده اهورمزدا میشود . یکی از قواعد علم الاصوات آنست که حرف ه فارسی با حرف سین در سانسکریت تطبیق میکنند (مثلاً هند همان سند است و سند آنقسمت از هند را گویند که بیش از سایر قسمتها نزد ایرانیان معروف است) ؛ بناء علیهذا اهورای اوستا همان اسورای سانسکریت است که بمعنای روح پلید یا ابلیس آمده است . ازین دو کلمه كوچك که ذکر آن گذشت مکس مولر زردشت پیامبر و مصلح را بوجهی کاملاً قانع کننده و سحر انگیز تصویر میکند که از میان جماعت متحد هند و ایرانی برخاسته و بر شرک مشرکین طبیعت پرست میتازد و نسبت به سیر نزولی افکار زبان به تعرض میگشاید زیرا گذشتگان اندیشه‌ای پا کتر داشتند که رفته رفته رو به تدنی و انحطاط رفت و عقاید طبیعیون جایگیر آن شد ، و برای اینکه ناخشنودی خود را بالسان مؤکدی بیان کند و دستگاه آنها را واژگون سازد خدایانشان را دیو میخواند و سرانجام با عده‌ای از پیروان با ایمان خود هجرت اختیار میکند و پرستندگان سرسخت دیوان را بحال خود میگذارد و در سرزمین غرب که امروزه ایران نامیده میشود متوطن میگردد . باید گفت مبنای این نظر بیشتر فرضیه‌ایست که باعتبار نخستین فرگرد و ندید امدتهای مدیدی علی الخصوص در آلمان نافذ بوده است و اصل زردشت را بلخ دانسته‌اند .

(۱) daêva

(۲) یادداشت مترجم : درباره دئوا و اسورا و رابطه میان خدایان هندی

و ایرانی میتوان بمقاله « ایندرا » در مجله یغما (آذر ۱۳۳۰) رجوع نمود .

در باره تألیف اوستا در جای دیگر سخن خواهیم گفت . فعلاً همینقدر کافی است بگوئیم که وندیداد آنقسمت از اوستا را گویند که حاوی احکام مذهبی و اساطیرالاولین است و در حقیقت نسبت وندیداد به اوستا همان نسبت اسفار خسه به تورات است . وندیداد مشتمل بر بیست و دو فرگرد یا فصل است .

فرگرد اول درباره آفرینش اهورامزدا و انرمئی نیو (انگرمینیو) (۱) روح پلید (اهریمن) است و اراضی شانزده گانه ذیل را که اهورامزدا آفریده است می شمارد : ۱ - ایران وئجو (ایران و بیج) (۲) نزدیک رودخانه نیک دائی تی (۳) (یک ناحیه افسانه ایست که در زمان ساسانیان با ناحیه رود ارس در آذربایجان تطبیق شده است) ؛ ۲ - سغدا (سغدیانان ، سغد) (۴) (بضم سین) ؛ ۳ - مورو (مرگیانا ، مرو) (۵) ؛ ۴ - باخدی (باکتریا که همان ایالت بلخ قدیم است) (۶) ؛ ۵ - نسای (۷) (بفتح یاء) (پایتخت پارت ، نسای جدید در خراسان که دو روز راه است از سرخس و پنج روز از مرو) ؛ ۶ - هر ویو (۸) (هرات) ؛ ۷ - وائکرتا (۹) (در تفسیر پهلوی همان کابل است) ؛ ۸ - اوروا (۱۰) (همان طوس است) ؛ ۹ - وهرکانه (۱۱) (هیرکانیه ، گرگان جدید یا جرجان) ؛ ۱۰ - هره وایتی (۱۲) اراختس (۱۳) و ۱۱ - هائتومنت (۱۴) این دو مکان در ناحیه رود هیرمند واقع است ؛ ۱۲ - رغ (بفتح راء و غین) (۱۵) ، ری یا بگفته یونانیان رگائی نزدیک تهران پایتخت جدید ایران است ؛ ۱۳ - چخرا (۱۶) (شرغ یا جرخ بگفته ابن خردادبه (۱۷) در چهار فرسخی بخارا) ؛

(۱) anra mainyu (۲) Airyana Vaêjô (۳) Daitya

(۴) Margiana, Môru (۵) Sughda, Sogdiana, Sughd

(۶) Bâkhdî (۷) Nisâya (۸) Harôyu (۹) Vaêkereta

(۱۰) Urva (۱۱) Vehrkanâ (Hyrkania)

(۱۲) Harahwaiti (۱۳) Arakhtos

(۱۴) Haêlument (۱۵) Ragha (۱۶) Chakhra

(۱۷) چاپ دوخویه صفحات ۲۵ و ۲۰۳

Ed. de Goeje (vol. vi of Bibl. Geog. Arab).

۱۴ - ورنه یا ورنای چهار گوش (۱) (؟ در ناحیه البرز)؛ ۱۵ - هپتا هندو (۲) یا هفت رودخانه (پنجاب)، ۱۶ - اراضی نزدیک سیلهای رنھا (۳) « در آنجا مردم بدون سر (یعنی بی فرمانروا) زندگانی میکنند. »
 گایگر و بعضی دانشمندان دیگر تصور میکنند که این فهرست همان خط سیری است که مهاجرین ایرانی پس از شکاف خوردن و انقسام و انشعاب جامعه اصلی هند و ایران در ناحیه پامیر و ورود بایران اختیار کرده اند. نخستین سیل مهاجرین از پامیر بیشتر بسمت غرب تا حدود سغد و مرو و بلخ و نسا و هرات سرازیر شد. سیل دیگری بسوی جنوب و جنوب غربی بطرف پنجاب و کابل و نواحی رود هیرمند روانه گشت. بعضی افراد حادثه جو مهاجرت خود را بسمت غرب تا گرگان و ری ادامه دادند ولی اینکه بکدام شهر زودتر و بکدام دیرتر وارد شدند و روی ترتیبی که در اینجا ذکر شد زیاد بشود تکیه کرد محل تردید و تأمل است و بهر صورت ترتیب مذکور (ولو کلیه نقاطی را که از حیث تطبیق مشکوک است حذف کنیم) بدلائل جغرافیائی تقریباً غیر قابل دفاع است. لا اقل امکان این امر قابل تصور است که این پیشروها معرف فیروزیهای آئین زردشتی است نه ملت ایران و این فرضیه در صورتی قوت بیشتری میگرفت که می توانستیم با اطمینان بیشتری احراز کنیم

(۱) Varena (۲) Hapta - Hindu (۳) Ranha

یادداشت مترجم: در جلد اول یسنا جزئی از نامه مینوی اوستا تفسیر و تألیف آقای پوردادود صفحه ۶۷ رنگها (سیر دریا = سیحون؟) ضبط شده است. آقای دکتر محمد مین در کتاب مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۲۶ در پاورقی صفحه ۱۲۰ رنگه ضبط کرده اند بدین شرح: « و نیز نام دیگری در اوستا آمده و آن رنگه Rangha میباشد که در تفسیر پهلوی آنرا نینوا دانسته اند ولی طبق تحقیقات دانشمندان رنگه نام رود داستانی است که در پهلوی از رنگه یا وه رود خوانده شده و با رود جیحون تطبیق گردیده. در خصوص بابل و نینوا و رنگه رجوع کنید به اوستا یشت ۵ (آبان یشت) بند ۲۹ - یشت ۱۰ (مهر یشت) بند ۱۰۴. »